بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 شهریور 1395.

**جلسۀ چهارم**

13950628- ادامه بحث از حدیث رفع القلم

ادامۀ بحث از حدیث رفع القلم

جلسۀ قبل در رابطه با حدیث رفع القلم عن الصّبی بحث شد. در این جلسه چند نکته در تکمیل مطالب جلسۀ قبل ذکر می کنیم. و بعد از آن به جمع بندی بحث می پردازیم.

**نکتۀ اول:** در رابطه با حدیث رفع قلم چند راوی ذکر شد که عبارت بودند از حسن بصری، ابو ظبیان، ابن عبّاس، عایشه. غیر از این افراد این روایت از حضرت علی(ع) و انس بن مالک در اسناد عامه نقل شده است. **نکته دوم:** همانطور که در جلسۀ قبل گذشت در مجمع البحرین عبارتی بود، **جری علیه القلم ای تعلق التکلیف به.** عرض شد که مراد از این عبارت به مدلول مطابقی یا بالملازمه تعلق تکلیف به مکلفین است. اما مرحوم طریحی در جای دیگری از مجمع البحرین در ذیل حدیث رفع قلم به این معنا تصریح می کنند و رفع تکلیف را به دلالت مطابقی می پذیرند. عبارت ایشان در ذیل حدیث **رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یبلغ، و النائم حتی یستیقظ و المجنون حتی یفیق.** اینگونه است: **و القلم لم یوضع علی الصغیر و لا المجنون و لا النائم و إنما معناه لا تکلیف فلا مؤاخذة** (مجمع البحرین جلد 4 صفحه 338) اصل معنایی که ایشان ارائه می دهند بر گرفته از المصباح المنیر فیومی است. در المصباح المنیر عین عبارت مجمع البحرین وارد شده است: **«و انما معناه لا تکلیف فلا مؤاخذه»** ( المصباح المنیر جلد 2 صفحه 232). ذکر این نکته لازم است که المصباح المنیر توضیح لغات غریب از شرح کبیر رافعی است. و شرح کبیر رافعی هم شرحی بر الوجیز غزالی است که سبقۀ فقهی دارد و خیلی از تعبیرات آن تعبیرات اصیل لغوی نیست. بلکه برگرفته از عبارت های فقها است. بنابراین ارزش لغوی چندانی ندارد. و این مطلب را اولین بار در تقریرات حضرت آیت الله سیستانی(حفظه الله) دیدم. ادامۀ عبارت مجمع البحرین چنین است**: و قیل المراد برفع القلم عدم المؤاخذة فی الآخرة، بمعنی أنه لا إثم علیهم بما یأتونه من الأفعال المخالفة للشرع، و لیس المراد رفع غرامات المتلفات أو تخصیص الحدیث بالعبادات و یصیر المعنی لا تجب علیهم العبادات.** قبل از فیومی، مُطرّزی (متوفی 610 ) در المغرب فی ترتیب المعرب تعبیری در تفسیر رفع القلم دارد که شبیه عبارت و برداشت شیخ طوسی(ره) و سید مرتضی(ره) است. عبارت چنین است: **قوله رفع القلم عن ثلاث معناه انّهم لا یخاطبون و لا یکتب لهم و لا علیهم**(جلد 1 صفحه 338 ). همانطور که ملاحظه می کنید این تعبیر مثل تعبیری است که شیخ طوسی(ره) دارد ایشان فقط احکامی که به ضرر صبیان است را نفی می کند بلکه احکامی که به نفع صبیان وجود دارد را نیز نفی می کند. مثل حق خیار و صحت وکالت. ولی همانطور که گذشت معنای صحیح رفع القلم که از استعمالات استفاده می شود تنها به این معناست که قلم ملک کاتب سیئات در حقّ این سه نفر به جریان نیفتاده است. روایتی در مشکات الانوار (صفحه 170) وجود دارد که به نظر می رسد در معنای عدم کتابت سیئات روشن تر از عبارت های قبلی باشد. عبارت چنین است: **من عاش فی الاسلام ستین سنه حقٌ علی الله ان لا یعذّبه بالنّار و من عاش فی الاسلام سبعین سنه آمنه الله من الفزع الأکبر و من عاش فی الاسلام ثمانین سنه رفع عنه القلم و لا یحاسب معه**

قطعۀ آخر روایت که مربوط به بحث ماست به این معناست: کسی که هشتاد سال در اسلام زندگی کند، به احترام او قلم کتاب سیئات از او برداشته می شود و دیگر حسابی برای او نخواهد بود. بر خلاف کسی که شصت سال در اسلام زندگی کرده که خداوند **لا یعذّبه بالنار**، یعنی عقابش نمی کند ولی گناه نوشته می شود.

در مجموع، استعمالی که تعبیر رفع قلم در آن به معنای رفع قلم تکلیف باشد پیدا نشد. به جز یک روایت که موهم این معناست. بدون در نظر گرفتن مشکل مضمونی و سندی این روایت به بررسی مضمون آن می پردازیم: **عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ رَفَعُوهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ جَمَعَهُمُ اللَّهُ وَ أَجَّجَ لَهُمْ نَاراً وَ أَمَرَهُمْ أَنْ یَطْرَحُوا أَنْفُسَهُمْ فِیهَا فَمَنْ کَانَ فِی عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ سَعِیدٌ رَمَی بِنَفْسِهِ فِیهَا وَ کَانَتْ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ کَانَ فِی عِلْمِهِ أَنَّهُ شَقِیٌّ امْتَنَعَ فَیَأْمُرُ اللَّهُ بِهِمْ إِلَی النَّارِ فَیَقُولُونَ یَا رَبَّنَا تَأْمُرُ بِنَا إِلَی النَّارِ وَ لَمْ تُجْرِ عَلَیْنَا الْقَلَمَ**. به این معنا که اصلا قلم را برای ما به اجرا نیاورده ای و ما مکلّف نیستیم و با این **حال تأمرُ بنا الی النّار**؟ **فَیَقُولُ الْجَبَّارُ قَدْ أَمَرْتُکُمْ مُشَافَهَةً فَلَمْ تُطِیعُونِی فَکَیْفَ وَ لَوْ أَرْسَلْتُ رُسُلِی بِالْغَیْبِ إِلَیْکُمْ**. خودم مستقیم به شما گفتم حرفم را گوش نکردید پس چگونه بود اگر پیامبر را برای شما می فرستادم[[1]](#footnote-1). ولی به نظر می رسد این روایت هم می تواند به همان معنای عدم کتابت سیئات باشد. به این شکل که اطفال گفته اند: اصلا در نامه عمل ما چیزی از سیئات ثبت نکرده اید تا ما را عقاب کنید و عقاب هم برای کسی است که در نامه اعمالش گناهانی ثبت شده است. و خداوند هم در جواب می گوید که من مستقیم شما را دستور دادم گوش نکردید دیگر منتظر این هستید که رسول به شما بفرستم و حرف رسول را گوش نکنید تا در نامه سیئات شما نوشته شود. بنابراین این روایت هم می تواند به معنای کتابت سیئات باشد و ظهور روشنی در رفع تکالیف ندارد.

و همچنین باید گفت که تعبیر رفع قلم منشأ یک دسته ضرب المثل هایی در فارسی هم شده است. یکی از این ضرب المثل ها که در کتاب امثال و حکم دهخدا آمده این است؛ بر خفته هم قلم نیست. یعنی خفتگان را گناهکار نشمارند و به گناهی مؤاخذه نکنند. و بعد این عبارت را از ویس و رامین را آورده است: اگر کردار تو بر من ستم نیست، تو خود دانی که بر خفته قلم نیست. یعنی چون تو خواب هستی این رفتاری که بر من می کنی رفتار خواب است و مؤاخذه ندارد. و همچنین ناصرخسرو هم اینگونه تعبیر کرده: می گوی محال زانکه خفته - باشد به محال و هزل معذور. که اگر خفته گناهی کند معذور است. این تعبیرات ترجمۀ تعبیر رفع القلم عن النائم است. و همچنین در یک جای دیگر از امثال و حکم دهخدا گفته است که بر خفته قلم نیست. خفتگان را به گناهی نگیر. و علاوه بر این دو شعری که ذکر کرده، یک شعر دیگر از قابوس نامه آورده است: گرچه به جفا پشت مرا داری خم - من مهر تو از دلم نگردانم. از تو نبُرم از آنکه ای شهره صنم - تو خفته ای و به خفته بر نیست قلم. و این شعرها از جهت قدمت تاریخی که دارند نشان دهندۀ این است که از این تعبیرات، رفع مؤاخذه و کتابت سیئات برداشت می شده است.

اقسام قلم در روایات

خلاصه کلام اینکه قلم در فرهنگ دینی سه گونه تصویر دارد. 1- قلم تکوین. جری القلم بما هو کان و ما هو کائن. که با علی متعدی نمی شود. البته گاهی اوقات به علی متعدّی شده است. به عنوان مثال در غررالحکم آمدی اینچنین وارد شده است: **من صبر بما جری علیه، جری علیه و هو مصاب و من لم یصبر بما جری علیه، جری علیه و هو مأذور**[[2]](#footnote-2)

2- قلم کتابت حسنات. 3- قلم کتابت سیئات. آنچه از روایات واضح است اینکه قلمی که بر علیه شخص است، همان قلم برداشته شده است بنابراین قلم کتابت حسنات که به نفع شخص است را شامل نمی شود. در مجموع به نظر می رسد چنان که حاج آقا استظهار کردند، رفع القلم به معنای رفع قلم کتابت سیئات است به این معنا که در نامه اعمال شخص نوشته نمی شود. البته همانطور که عرض شد لازمۀ عدم کتابت در نامۀ عمل این است که آن عمل گناه شمرده نشود. و وقتی که گناه نبود، اموری که مثل حد و دیگر مؤاخذات دنیوی به جهت گناه بودن بار شده است، برداشته می شود. و روایتی در تهذیب (جلد 10 صفحه 152 حدیث 609 که حدیث چهلم باب است) وارد شده است که ظاهرا ناظر به همین مطلب است. **محمد بن احمد بن یحیی عن ابی عبدالله عن علی بن الحسین عن حماد بن عیسی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن علیٍّ قال لا حدّ علی مجنونٍ حتی یفیق و لا علی صبیٍّ حتّی یُدرک و لا علی النادم حتی یستیقظ**

سند این روایت ضعیف است به دلیل وجود ابی عبدالله رازی جامورانی که تضعیف شده و اماره ای هم بر وثاقتش در دست نیست[[3]](#footnote-3). البته علی بن الحسین الضریر را هم شاید بتوان تصحیح کرد که آن هم مشکل است.

احتمالا این روایت نقل به معنای روایت رفع القلم معروف است که حضرت امیر(ع) در اعتراض به عمر فرموده بودند که مجنون حد ندارد. و چون نتیجه رفع قلم، رفع حد از مجنون است همین باعث شده است که روایت با تعبیر لا حدّ علی مجنونٍ نقل به معنا شود. بنابراین از روایت رفع القلم عن المجنون به هیچ وجه نمی توان رفع احکام وضعیه را استفاده شود. بله احکام وضعیه ای که معلول گناه بودن است مرتفع می شود ولی احکام وضعیه ای که به جهت گناه بودن نیست مرتفع نمی شود. البته ذکر این نکته لازم است که بر فرض که مراد از قلم در این روایت، قلم تکلیف باشد، قطعا به معنای قلم مطلق احکام نیست و هیچ شاهدی بر این معنا جز عبارت مطرزی در المغرب وجود ندارد. و به نظر می رسد شاهدی بر اینکه در شرع و لو از باب تشبیه، یک لوحی که با قلم در آن مطلق احکام اعم از تکلیفیه و وضعیه نوشته شود وجود ندارد. بله اصل نوشتن و کتابت در رابطه با الزامات مثل: کتبنا علیهم وجوب الصلوه. و همچنین در رابطه با بعضی از وضعیاتی که شبه الزام است. مثل کتابت زکات وجود دارد، و بالملازمه شاید بتوان وجود قلم را اثبات کرد ولی واژۀ قلم حتی در مورد الزامیات هم وارد نشده است. بنابراین مفهوم عامی که بعضی آقایان در رابطه با اطلاق این دلیل برای هر حکم وضعی می گویند و به تبع آن به تخصیصات و اینکه تخصیص اکثر لازم می آید جایی ندارد[[4]](#footnote-4). و

همانطور که بارها گفته شد استظهار ما از روایت این است که قلم کتابت سیئات از این سه نفر برداشته شده است.

با توجه به آنچه گفته شد باید دید که در ما نحن فیه که ارث بچۀ قاتل مورد بحث است آیا این ادله شامل آن می شود یا خیر؟ در حقیقت یک بحث صغروی وجود دارد؛ اینکه آیا ارث از احکام وضعیه ناشی از گناه است یا خیر؟ یا به عبارت دیگر آیا قاتل به مناط مؤاخذه از ارث ممنوع است یا به مناط دیگر که بعدا در این رابطه بحث می کنیم. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. استاد معظم در تقریر این روایت بر معنای رفع قلم تکلیف بیان مبهمی داشتند که بر نگارنده روشن نشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. عبارت غرر الحکم این چنین است: 6237- إن صبرت جرى عليك القلم و أنت مأجور و إن جزعت جرى عليك القلم و أنت مأزور جلد 1 صفحۀ 193 [↑](#footnote-ref-2)
3. ابن‏الغضائري ج : 1 ص : 97 و همچنین اين شخص جزء مستثنیات ابن ولید از نوادر الحکمه است. [↑](#footnote-ref-3)
4. استاد فرمودند: حاج آقا در بحث خمس، انواع و اقسام احکام وضعیه و اینکه رفع قلم کدامیک از آن ها را می تواند شامل شود، مورد بررسی قرار دادند. [↑](#footnote-ref-4)